

باغ من اوست در جسم قند من اوست در دهن

مدخل: زمزمه بر بانی پروزه‌ای عظیم و بین‌المللی باغ ایرانی، از حدود دو سال پیش در محافل هنری به‌خصوص تجسمی به‌گوش می‌رسید. در خبرها از منابع رسمی و غیررسمی گفته می‌شد این پروژه برای احیای باغ ایرانی و گسترش فرهنگ و هنر ایرانی در جهان است. گفته می‌شد کارشناسان بین‌المللی قرار است در این باره تحقیق کنند؛ هنرمندان صاحب‌نام جهانی اثری پیرامون باغ ایرانی خلق کرده‌اند و در ایران به‌معرض دید عموم قرار می‌دهند؛ موزه‌های معاصر قصد دارد مدتی طولانی تمام گالری‌های خود را به بزرگ‌ترین نمایشگاه تجسمی درباره یکی از اصیل‌ترین نشانه‌های فرهنگ ایرانی یعنی باغ‌ها اختصاص دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دایره ایرانی

عکس عباس کوری



این باغ زیباست؟

شادمهر راستین

دو سال رایزی، دو سال طرح و برنامه، دهوت از بزرگان هنر ایران زمین و دو سال مدیریت هنری بالاخره در این مملکت جواب داد. البته قرار بود این باغ در بهار به ثمر بنشیند، اما نشد و جسمی از محققان خارجی را این گونه از دست داد. میوه باغ در تابستان به عمل نیامد و گروهی دیگر را ناامید کرد. اما انتظار به پایان رسید و اعلام شد از تاریخ ۲۳ شهریور تا ۱۳ آبان ۸۳ موزه هنرهای معاصر تهران با همکاری میراث فرهنگی، وزارت مسکن، چند بانک، بنیاد و شرکت خصوصی و همت دوستان، نمایشگاه «باغ ایرانی، حکمت کهن، منظر جدید» را برگزار می‌کند. در این نمایشگاه هنرمندان مشهور عرصه‌های تجسمی و تصویری در زمینه نقاشی، فیلمسازی، معماری، هنر ویدئویی، چیدمان و هنر اجرا آثاری را به نمایش گذاشته‌اند.

در ظرف مدت کوتاهی سفارش گرفتند و ساختند و به موزه تحویل دادند. اما متأسفانه نمایشگاه پر نشد. بنابراین هر اثری که مربوط به باغ، باغچه، درخت و گیاه و هر چه آن را رویدنی بنامند در پنجاه سال اخیر یافتند، روانه موزه کردند.

از همان روز افتتاحیه رزمه‌هایی شنیده شد که نمایشگاه در حد تبلیغات و انتظارات نیست و آبا شهرت کسانی که آثاری در این نمایشگاه دارند به مردمی شدن آن کمک می‌کند یا سطح نمایشگاه را پایین می‌آورد. نقد و نظرها از گفته‌ها به نوشته تبدیل شد و ناگهان موزه هنرهای معاصر که با نمایشگاه «پیشگامان مجسمه‌سازی انگلستان» کانون توجه هنرمندان و دانشجویان شده بود، مهر بازاری شدن را بر پیشانی خود دید. چه می‌شود که یک موزه، یک مدیر و یک گروه برنامه‌ریزی، دو نمایشگاه با دو کارکرد متفاوت را برگزار می‌کنند. شاید هنوز اسیر کمیت و افزایش بازدیدکنندگان سطحی هستیم تا تأثیرگذاری بر نخبگان، روشنفکران و هنرمندان واقعی این مرز و بوم.

شاید هزار یا دو هزار سال بعد، پسر بچه بازیگوشی در موزه ایران باستان آن دوران بپرسد: «این باغ چیه؟» و پدر بزرگ نگاهی و آهی و بعد بگوید: «باغ...؟ باغ آن جاست که یار باشد.»

ایرانی را باید با کد رمزش شناخت و رمز اصلی همه ایرانی‌ها عشق است. آن چه می‌بیند و می‌سازد اگر با دست عقل باشد برای امرای معاش است و اگر با دست دل، برای معشوق. ایرانی یک اصل دارد و آن این است که عاشق می‌شود، پس هست، همین و بس.

این شروع رمانتیک برای آن نیست که در باغ سبزی نشان بدهم و بگویم باغ ایرانی باید باغ عشاق باشد، یا عارفانه‌اش این که جایی است برای ذکر یار جاودان و بعد کلی ادله اسطوره‌ای و معناشناسانه بیاورم که ایرانی باغ می‌سازد که با یاد باغ عدن، سرای عدم را فراموش کند و همواره در حسرت آن دوران طلایی عاشقانه‌اش با خداوندش به سر برد، بلکه از عشق برای بازشناسایی مجموعه آثار به‌نمایش درآمده در «باغ ایرانی» کمک می‌گیرم. این باغ نزدیک انقلاب و کارگر و پارک لاله و در موزه هنرهای معاصر یا مدرن برپا شده است. در آدرسی که خودش ملغمه‌ای است از همه چیز و هیچ چیز. این باغ در فصل پاییز همه باغ‌ها و در راهرها و دالان‌های دخمه‌مانندی که آن هم موقت برپا شده، عرضه‌گری می‌کند تا اگر کسی

پوشش‌های نمایشگاه

رساله جامع علوم انسانی

«ماهدخت» کاری از شیرین نشاط





شده است و اگر هست به ضرورت کشاورزی منطقه شکل گرفته است. باغ‌های میوه اطراف شهرهای کویری، همچون دیواری نفوذناپذیر در برابر گسترش کویرند، باغ‌های ترکیبی صیفی کاری و مرکبات نگاه‌دارنده خاک در برابر باد هستند و باغ‌هایی با درختان ریشه عمیق در کناره‌های فنوات، برای استحکام خاک اطراف این تأسیسات کاشته می‌شدند. انواع و اقسام فن آوری کارآمد در آن زمان برای آبیاری درختان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت تا هم دربرگیرنده بحث آبیاری با کم‌ترین سطح بیرونی آب باشد و هم به کاهش دمای محیط کمک کند. از طرفی حرکت آب را که در مسیر کوچه‌باغ‌ها مانع از گندیدگی آن می‌شود و هم به رشد چرخه محیط زیست پیرامون یک باغ کمک شایانی می‌کند. اما همه این ترندهای سازه و تأسیساتی برای معمار و باغبان ایرانی ارزش یک منظر بهشتی از باغ را نداشته است. باغ در درجه اول باید زیبا و برازنده می‌بوده با سطوحی متقارن و متناسب. دارای آب‌روها و حوض و فواره‌هایی که ترکیبی همگن به باغ می‌داد و اصلی‌ترین ویژگی آن یعنی بروز احساس طبیعی است که با پرهیز از طراحی‌های مصنوعی و متظاهرانه و گرایش به طراحی رویایی باغ‌های ایرانی به وجود می‌آمد. رسیدن به اصل دست‌نخورده‌گی باغ با حذف حضور سازنده آن میسر می‌شود. شما قیاس کنید

در کلان که خود را به شکل اسلیمی‌های تودرتو درآورده است. سیاهی مردم چشم یار و شکن زلف او راه به جایی نبرد جز خطوط. و این خطوط، هم به درون خمیده‌اند، هم به بیرون، رها همچو کیسوی معشوق که هم به خود می‌برد و هم به خود. با چنین اوصافی آیا باغ ایرانی «حکمت کهن، منظر جدید» زیبا بود؟

باغ تفرجگاه است؟

باغ ایرانی از چه زمانی محل تفریح و گردشگاه عمومی شده است؟ آیا از ابتدا باغ در معماری و شهرسازی ایران باستان صرفاً نقش فضایی طبیعی برای گذران اوقات فراغت داشته است؟ اگر دریا بیم که تاسده گذشته اوقات فراغت تنها به اشراف و نجبا و متمولین اختصاص داشته، به درستی می‌توانیم نتیجه بگیریم باغ ایرانی در خدمت اعیان و بزرگان بوده است. اگر هم در دوران صفوی و بعد از آن به دلیل ارتباط جهانی، افزایش ثروت ملی و رشد تدریجی طبقه متوسط، مردم عادی هم نصیبی از تفرجگاه می‌برده‌اند، این را نیز از یاد نباید ببریم که تفرجگاه عمومی آن دوران، فارغ از دو اهرم نظام یعنی حکومت و دین نبوده است. باغ‌های گلشن، نظنر، کاشان و فین و... همگی یاسری به دربار دارند و یا گذاری به مسجد و بازار. از این رو باغی که ذاتاً فقط باغ باشد، کم‌تر دیده

گذرش به این باغ افتاده، پیش از گذشته در حسرت باغ ایرانی باشد. باغی که می‌گویند بهشتیان وقتی به زمین هبوط کردند ایران زمین را برگزیدند، چرا که گفتند خاک ایران، باغ است و باغ ایران بهشت. در بهشت قطعاً همه چیز زیباست. نه کم دارد که با پیرایش رفع نقصان کند و نه افزون که با آرایشی زینده شود. هر چه هست همان است که باید باشد و آن هم در اوج و کمال. زیبایی در چشم ایرانی میزان است و پنهان. میزان، همچون دو خمار چشم، دو کمان پرو و دو قوس گونه که با لاف و عمود بینی و لب دو مهپاره مساری می‌شود. برای آن که چشم یار بین ندارد می‌گویم که میزان بسان دو کفه ترازو، دو بند کفه گیر و تیر آویز دو کفه حکم افق و عمود این تعادل را دارد. زیبا در چشم ایرانی روزه‌ای است از باغ به باغ. گیرم که این باغ محدود و محصور باشد، چه پاک که اینه خیال‌وش آن باغ بی کربان آسمانی است. هر چه آن دارد این به اجمال در خود جمع کرده و می‌نمایاند. تو گویی مردم چشم که جهانی را می‌بینند و خود به اندازه قطعه‌ای در دایره وجود است؛ نقطه‌ای که به قیاس، دایره‌ای در درون دارد. باز برای آن محافل فارغ از رموز عشق می‌گویم که منظور، زیبایی با تناسب است؛ نسبت کوچک شده بهشت در باغ ایرانی. و برای آن متفکر منتظر کلام تک معنی می‌گویم که زیبایی ایرانی، حرکت جوهری قلیل است در کثیر، کوچک

عکس: عباس کوثری

پرتال جامع علوم انسانی



طراحی باغ‌های ورسای فرانسه را با باغ شاهزاده‌ماهان تا دریا باید چگونه طرح و باغبان در ایران به حیل مختلف کاری می‌کردند که هر بیننده‌ای از جانمایی صحیح ساختمان در این باغ طبیعی ابراز رضایت کند. تو گویی زندی باغی بکر را در پیابانی یافته، دستی به سخاوت بر آن کشیده و در چشم انداز مناسبی بنایی همگن با باغ، سبزه و آبش ساخته تا به یک زیبایی بهشتی دست یازد. غافل از این که باغبان و معمار از کاشت اولین بذر و نشانیدن نخستین خشت، همه باغ و بنا را طبق شرایط اقلیمی، زمان و مکان محلی و فرهنگ بومی پیش بینی و محاسبه کرده‌اند. به‌طوری که با حذف خود، چشم زیبایی بیننده باغ را به نبود خودشان عادت داده‌اند. ولی آیا این چشم‌های زیبایی متعلق به هر فردی از اقشار جامعه بود؟ آیا هر کسی می‌توانست به راحتی همچون سعدی خوش‌نام در بوستان و گلستان قدم زند و از یک صبح بهاری لذت ببرد؟ آیا زنان جایی در این باغ داشته‌اند؟

باغ ایرانی و نگاه زنان

اگر منظور از باغ همان چندباغ انگشت‌شمار عمومی باشد که واضح و میرهن است زن تنها جایی در این باغ‌ها نداشته و زن به‌عنوان همسر و یا مادر خانواده با بقیه اهالی خانواده و زیر چتر حمایتی مرد اول خانواده، اذن دخول به این سرای بهشتی را نداشته است. اما اگر از باغ، حوض، چند درخت، آب روان و تخت و سکوی خانه‌های بزرگ است، آن حدیث دیگری است. قصه این گودال باغچه‌ها یا حیاط مرکزی‌ها به روشنی چنین است که مرد خانواده همان‌طور که ایران زمین را مینیاتوری از بهشت می‌دانسته و باغ را خرده‌ای از بهشت زمینی، حیاط خانه‌اش را نیز به مقیاس کوچک همان باغ عمومی شهر قلمداد می‌کرده و یا حداقل برای زن و دختر و پسرهای نابالغش این‌گونه معرفی می‌کرده است که حیاط خانه‌ها، هم عالم باقی است، هم منزل فانی، و وقتی خانواده‌ای چنین باغ و گلشنی دارد، دیگر چه حاجت به فضای عمومی و دیدن و دیده شدن. جان کلام آن که باغ ایرانی زندانی زیبا و سرسبز برای زن ایرانی بوده و اگر این زن قصد خروج از این بهشت محدود و محصور را داشته، چاره‌ای جز خوردن گندم سیاه برای او نمی‌ماند.

باغ ایرانی، حکمت التقاطی

حالت هنر مندی را در نظر بگیرید که کسی به او می‌گوید باغ ایرانی تمثیلی اسطوره‌ای از بهشت است و ایرانی هر جا که بتواند بهشت را خلاصه می‌کند و در منظرش می‌آورد و باغ ایرانی بهشتی‌ترین این مناظر است. دیگری ادعا می‌کند به لحاظ معماری و ترکیب‌بندی در طراحی، محیط بیرونی باغ ایرانی مثال‌زدنی است. معمار عارف می‌گوید چگونه چهار عنصر آب، باد، خاک و هوا در یک محل جمع شده‌اند تا ندای کننده طبیعت بویا و زنده‌ای باشند تا بیننده همیشه از دیدن این فضا لذت ببرد. عارف آشنا به اصول شهرسازی اهمیت باغ را در محله عنوان می‌کند که خشتی‌کننده یکخواهی بناهایی با کاربری صرف مسکونی است. آن کارشناس اهل معرفت، محیط زیست باغ ایرانی را آموزه حیات طبیعی هر شهر و روستای داند و نابودی باغ را نابودی اکوسیستم منطقه قلمداد می‌کند. جامعه‌شناس ایده آلگیم ما، باغ ایرانی را سمبل ارتباط زنده اقشار جامعه در فرآیندی مشترک، یعنی گذران اوقات فراغت، معرفی می‌کند و فیلسوف رویایی این خطه، باغ ایرانی را نماد روح ایرانی می‌داند که با همه سرگشتگی‌ها



گروه پژوهشی
موسسه علمی و مطالعات فرهنگی
«باغ بی‌برگی»، کاری از عباس کیارستمی

مجرد باغ پیش از کلیت آن توجه داشته‌اند. خلاصه آن که ظاهر باغ را دیدیم و بویی از حکمت کهن و درونی آن را احساس نکردیم. این دریافت کلی را آیا می‌توان به همه آثار تسری داد؟ ما به دنبال تلاش‌ها هستیم و تجربه‌ها.

باغ سینماگران

کیارستمی مدت‌هاست که از ردیف درختان عکس می‌گیرد و چه زیبا عکس می‌گیرد. با همان تفکر سادگی. در عین زیبایی به سراغ درختان سیب‌دار و قدبلند می‌رود و آن‌ها همچون تاش‌های عمودی، زمین سرد را به آسمان سردتر پیوند می‌زند. گاهی هم، بستگی به فصلش دارد، زمین گرم و سرسبز یا درختان رعنا و پربرگ به آسمان آبی پراپر می‌رسند. برای کیارستمی خطوط و سطوح و ریتم ساده و تکرارشونده این سوزنه‌های طبیعی مهم است که از

و راز و رموزش، در باغ هم دنبال عشق است. اما هنرمند امروزی و مسئولین فرهنگی - هنری وقت، تلقی‌شان از باغ ایرانی چیست؟ آن‌چه آن‌ها می‌اندیشیدند، و ساختند که ما هم ببینیم، دورترین و ناملموس‌ترین تعریف از باغ ایرانی است. برای اولین بار جمیع هنرمندان در یک نمایشگاه سفارشی، شعاری دهمستی را مطرح کردند که باغ ایرانی، رو به ویرانی، این را می‌دانی؟ آن‌ها حسرت خورده‌اند که دیگر از گل و بلبل خبری نیست. چه‌جبهه‌های کوچ‌باغی فراموش شده‌اند. باغ‌های زاینده‌گی خود را از دست داده‌اند و درختان در هجوم تخریب محیط زیست توسط عوامل انسانی تاب مقاومت ندارند. عده‌ای دیگر هر چه را اندر باب سبزه و رویدنی و دار و درخت بوده، باغ دانسته‌اند و گروهی دیگر به المان‌های

باشد، ناشی از تجسمی بودن آن‌هاست. به عبارت دیگر ویدئو آرت از شاخه‌های هنرهای بصری، و در کلان‌تر همان تجسمی، محسوب می‌شود. این که ترفته‌ها و امکانات سینمایی می‌تواند در خدمت بیان بهتر احساس هنرمند باشد، شکی نیست، اما این جا سینما خود وسیله است، نه شیوه بیان. با این حال کار شیرین نشاط در خلق یک باغ رویایی و خیالی، و نه ایرانی، موفق‌تر است و سلیقه هنری او در ارائه تصویر ویدئو آرت **ماهدخت** کاملاً متمایز از بقیه هنرمندانی بود که گرایش به بیان ویدئویی داشتند. در دیگر آثاری که تحت عنوان ویدئو آرت ارائه شد، غالب‌بودن ریتم موسیقایی بر ریتم احساسی و بصری‌شان نمود بیش‌تری داشت. به عبارت دیگر هنرمند در این جا نقش تدوینگری را بازی می‌کرد که به‌طور دیالکتیکی قصد ارائه معنا و پیامی را دارد، غافل از این که تدوین در ویدئو آرت بازگوکننده حس درون هر صحنه ویدئویی است و به دنبال هدفی جز ارتباط حسی با مخاطب خود نیست. سینماگر دیگر باغ ایرانی بهمن کیارستمی بود که از کل این واقعه مهم تصویر گرفت و فیلمی مفرح و بامزه، با تأکید بر کار گروه ۳۰+ ساخت چیدمان این گروه و نگرش آن‌ها نسبت به مقوله ارائه اثر هنری جالب و قابل توجه است. در کاتالوگ کار آن‌ها را چنین معرفی شده است «چیدمان، بیست و چهار مجسمه گچی و پلات دیجیتال و ویدئو». اما مهم‌ترین نکته باغ ایرانی گروه ۳۰+ در نورپردازی و فضاسازی آن‌ها بود. واژگون‌بودن بیست و چهار مجسمه که در وضعیت خاصی ایستاده بودند، فقط به کمک سایه‌روشن‌های نور موضعی و چیدمان‌شان، تصور جهانی دینامیک و پویا را نمی‌داد. بلکه تمام فضا و به‌خصوص انتخاب باغ‌های نقاشی‌شده در شاهنامه طهماسبی به درگیری درونی مخاطب با کل چیدمان باغ ایرانی گروه ۳۰+ کمک می‌کند. اما به لحاظ دیدگاهی، باغ برای این گروه همان تفرجگاهی است که صورت واقع نداشته است. وجود، انسان، مکان، حرکت و زمان، ابزارهای مفهومی سینما هستند. از این رو دیدگاه گروه ۳۰+ را بیش‌تر سینمایی می‌دانم تا تجسمی. از طرفی در زیر پای مان باغ پادشاهان را می‌بینیم که مردم عادی را راه بدان جان نپوشده و در بالای سر مردمان عادی را می‌بینم که منتظرند، منتظر ورود، منتظر دیدن و دیده شدن، اما نمی‌شود. احساس می‌شود منتظر چیزی در آینده‌اند که حسرت گذشته‌اش را دارند، اما باغ تفرجگاه ریشه در جهان غرب دارد که اوقات فراغتشان را در باهم‌بودن سپری می‌کند و نه مانند انسان شرقی که آمالش باهم‌بودن است،



عکس: علی‌رضا خلیلی

شیرازی که علوم انسانی و مطالعات
رتال جامع علوم انسانی

ایرانی را باید با کد رمزش شناخت و رمز اصلی همه ایرانی‌ها عشق است. آن چه می‌بینند و می‌سازد اگر با دست عقل باشد برای امرار معاش است و اگر با دست دل، برای معشوق.

در مکانی برای یادکردن از معبودش، نه غفلت از او. شاید نکته همین جا باشد و آن تفاوت دیدگاهی است که هنرمند معاصر نسبت به هنرمند گذشته نسبت به باغ دارد. غایت باغ در نگاه معاصر، پارکی است سبز و خرم با پوشش‌های گیاهی مناسب، آب‌نماهای جانبی و گذرهایی دعوت‌کننده و دل‌باز. در واقع این باغ از هویتی بر خوردار است که می‌تواند زیر دریا یا پشت بام بناهای عظیم را به خود اختصاص دهد. بخشی از طراحی معماری -

البته متوجه عمد من در به‌کارنبردن کلمه ویدئو آرت شده‌اید. هر آن چه در باغ ایرانی به نمایش درآمد و پیشوند ویدئو آرت را یکدک می‌کشید، به نظر فیلم‌های کوتاه یا کلیپ‌هایی بودند که از امکانات تکنیکی خوبی هم بهره نمی‌گرفتند. این که ویدئو آرت چیست و به کدام پدیده تصویری ویدئو آرت می‌گویند، قصه‌ای طولانی در ایران دارد، اما قطعاً آرت با هنری بودن این آثار ویدئویی بیش‌تر از آن که وام‌دار ادبیات و موسیقی و به‌خصوص سینما

آن‌ها عکس می‌گیرد. اما وقتی کیارستمی هم می‌خواهد یادی از باغ کند، باغ بی‌برگش را ارائه می‌دهد. حتی کیارستمی که همه‌جا نشان می‌دهد زندگی ادامه دارد، در باغ ایرانی دچار افسردگی و تیرگی شده و آسمان خاکستری توسط درختان سیاه بی‌برگ ناظر زمین بی‌برگ هستند! ردیف آینه‌های روبه‌رو هم به ما کمکی نمی‌کند. مهرجویی اما با گل و زنبور آغاز می‌کند. نماهای بسته و محوی که اندک‌اندک باز می‌شود، افشا می‌کند که این باغ در بوستانی است که وسط تهران و لابه‌لای ساختمان‌های مدرن امروزی است. بحث کهنه و نو برای مهرجویی همیشه جذاب است، اما این بار قصه کوتاه‌اش را نتوانسته با کلیبی که ساخته به خوبی روایت کند. تنها نکته جالب هلی‌شات در ساخت کلیپ است که قبلاً ندیده بودیم.



شهرسازی است که باعث می شود شهر و فضای بتونی، شیشه‌های اش برای شهروند تحمل پذیر باشد. از این رو باغ دارای کارکرد و مکانیزم خاص خود است و باغ خوب و مناسب، باغی است که در خدمت ارائه هر چه بهتر کارکردش برای مردم شهر نشین باشد. از طرفی پوشش گیاهی و سرسبز، به کاهش آلودگی سطح شهرها کمک می کند و ایجادکننده فضای سالمی در محدوده تراکم شهری است. اما باغ ایرانی در گذشته کافی بود فقط باغ باشد، تا هم ساکنین شهرهای کهن را به آرامش و آسایش دعوت کند و هم پلی ارتباطی بین اقشار مختلف یک طبقه نسبتاً مرفه باشد. وجود باغ در یک شهر قدیمی کافی بود تا اهالی کمبودهای معنوی خود را جبران کنند، اما باغ امروزی بیش تر رفع کننده نیازهای بشر شهر نشین است. سینما و هنرهای بصری اصولاً زایده شهرها هستند، بنابراین به لحاظ ماهیتی و نیز کاربردی هنر مدرن، به سختی (نمی گویم محال) می تواند انتقال دهنده حس باغ ایرانی باشد و هنرمند ایرانی، به واسطه ایرانی بودنش، شاید بتواند از ابزارهای بیان هنر مدرن محملی فراهم کند تا بیننده امروزی را با آن باغ رویایی ایرانی آشتی دهد، و آن چه حاصل می شود، بیش تر از آن که بیان قطعی احساسات باشد، نمایش تجربیات متأخرین است. نمایش دو چرخه و کلاغ به کارگردانی آتیلا پسیانی از این دست تجربه هاست که تماشاگر را با واسطه به جهان پر از رزمز خیال ما از باغ می برد، اما خود باغ کجاست؟

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان

تنها فریده لاشایی نبود که از باغ تنها درختان آن را برجسته کرد، بلکه، لیدا اقدسی (چیدمان سفالی رویش)، آنه محمد تاتاری (آکرلیک روی پارچه)، رضا درخشانی (روح باغ)، پرفورمنس) و هنرمندان دیگر بیش تر از آن که مفهوم باغ را تجلی دهند، به نمایش نشانه های ظاهری باغ قناعت کردند.

فریده لاشایی با چیدمان، چاپ، توری، نقاشی روی طلق پلاستیکی و نورپردازی، مراحل چهارگانه درختی را تجسم می بخشد که تنها در هنگام خزان، بی برو برگ و به عبارتی بی امید است. بهار و تابستان اوج سرخوشی درخت است و زمستان با رنگ بندی مناسب نوید دهنده بهار پیش روست و تنها زمان خزان است که تردید در زایش دوباره موج می زند. چنین برخوردی که درخت را جدای از کل باغ دیدن، باعث برداشت های تجربی و



«نه هر درخت تحمل کند جفای خزان» کاری از فریده لاشایی

اما هنرمند امروزی و مسئولین فرهنگی - هنری وقت، تلقی شان از باغ ایرانی چیست؟ آن چه آن ها می اندیشیدند، و ساختند که ما هم ببینیم، دورترین و ناملموس ترین تعریف از باغ ایرانی است.

متهاب در باغ را تداعی می کند، و در چنین فضایی غریب است که خطوط شاخه ها و درختان، و افق دشت های پشت بام و خط الراس کوه های دور دست، باغ ذهن ما را به گونه ای احاطه می کنند که بیننده احساس می کند در باغ است؛ و به دنیای بیرون نظاره گر. اگر اغراق کنیم مجموعه شی در باغ های ایرانی به یک نکته بدیع می رسد و آن احساس همذات پنداری میان بیننده و باغ است. شاید هم دارش خواسته بیننده یک بار هم شده، خود را باغ ایرانی در شب های مهتابی تصور کند. کاش اجرای کار دارش

تاویلی از خود نشانه های باغ می شود، در صورتی که طراحی باغ ایرانی و قرارگیری آن در مکان مناسب با جهت قرارگیری آن نسبت به تابش خورشید، به گونه ای است که خزان در باغ، با خزان در خیابان ولی عصر تفاوت می کند. بنابراین شاعر درخت تنها و مجرد را موضوع قرار می دهد و نه خزان.

بهر روز دارش با کار شیبی در باغ های ایرانی، (چیدمان، فضا و نور و فوم و سیم های نازک آهنی) به دنبال نمایش احساس های درونی خودش با مخاطبی فرضی از باغ ایرانی است. نور تابیده از پشت فوم و سایه آبی آن توهم

حرفه ای تر و درخور این نمایشگاه بود تا بیننده حسرت باغ بودن را دیگر در خواب نبیند.

کار پرویز تناولی علاقه مندان به این هنرمند صاحب سبک را ناامید کرد. باغ سیمرغ (چیدمان ویدئویی، چیدمان نئون، نمایش فیلم بر پرده) می خواهد یک کانسپت مدرن از مفهوم، باغ، سیمرغ و نوستالژی باشد. اما آن چه به نظر می رسد، ملامغهای از نور و صدا و جلب توجه است. طوطی های قفس تناولی، نه می خواهند به بازرگان درس عبرت دهند، نه در حسرت کوه قاف و سیمرغ معنا دلننگ هستند. آن ها شبیه تابلوهای خیابانی جلوه گری می کنند و تماشاگران با سرعت عجیبی از این پاساژ فروش اجناس خانگی گذر می کنند و می روند.

نقش باغ

شراره صالحی، مرتضی دره باغی، منوچهر یکتایی و نقاشان دیگری باغ ایرانی را با نقش تابلوهای شان عرضه کردند.

آویخته شده بود، گویی از این باغ فقط بادی بیش باقی نمانده است. اما اثر واقعی این باغ‌ها، نه در حضور فیزیکی شان، که در تأثیر عمیق آن‌ها بر فرهنگ ایرانی می‌توان یافت. شاعران، متفکران، فلاسفه و هنرمندان ایرانی را بدون باغ تصور کنید تا دریابید بر خلاف جهان غرب، فرهنگ ایرانی در باغ شکل گرفته، نه در سازه‌های شهری. از این رو بر خلاف نظری که می‌گوید: «امروز دیگر از شکوه و شادابی باغ‌های قدیم چندان به‌جای نمانده است و نمایشگاه کنونی بر آن است تا جلوه‌هایی از جهان فرح‌بخش و سرشار این باغ‌های گمشده را به معرض تماشا بگذارد» (فریاد جواهریان - دبیر نمایشگاه)، تأکید می‌کنم آن‌چه دیگر از شکوه و شادابی اش باقی نمانده، باغ نیست، که فرهنگ و هنر ایرانی است. هنرمند معمار ایرانی بی‌نام و ادعا باغ می‌ساخت چرا که می‌دانست این باغ هنر است که او بنا می‌کند. اما هنرمند امروز چه؟ آیا اگر این نمایشگاه سفارشی نبود، دغدغه باغ ایرانی را داشت؟

باغ ایرانی، باغ عشق

احمد نادعلیان بایک نمایش مولتی مدیاسعی کرد به وسیله نرم افزارهای کامپیوتری و روش‌های ارائه ویدئو و با تأکید بر قدرت انتخاب تماشاگر، تجسمی ویدئویی از باغ ایرانی و مفاهیم عرفانی آن ارائه دهد. موفقیت چنین روش‌های ارائه در افزایش و مدرن‌بودن امکانات آن نیست، بلکه در دیدگاه خود هنرمند نسبت به باغ نهفته است. گرچه باغ نادعلیان به‌لحاظ مفهومی نزدیک‌ترین اثر باغ ایرانی بود، اما نبود نقش تعیین‌کننده مفهوم «عشق» در تمامی آثار باعث شده بود نمایشگاه باغ ایرانی بیش‌تر از آن‌که محصول عشق هنرمندانه باشد، به یک فعالیت گروهی برای ارائه یک فکر بدل شود.

همه تلاش کرده‌اند در کوتاه‌ترین زمان از باغ ایرانی یک نمایشگاه عمومی برگزار شود. هنرمندان مشهور از اولویت برخوردار بودند تا مردم بیش‌تری به این نمایشگاه بیایند و در حسرت مرگ باغ ایرانی تأسف خورند. از وزارت مسکن گرفته تا شرکت‌های خصوصی الکترونیکی بسیج شدند در این مرثیه‌سرایی شرکت کنند. پول‌ها خرج شد و سفارش‌هایی با هزینه‌های زیاد صورت گرفت که باغ خالی از بازدیدکننده نباشد. تبلیغات به بهترین شکل آن دعوت‌کننده بود و سایت اینترنتی پراز مقالات مختلف از باغ ایرانی در خدمت علاقه‌مندان قرار داشت. حتی آب‌وهوای خوب پاییزی و باز شدن دانشگاه‌ها مزید علت شد تا باغ ایرانی دیده شود. از حق نگذریم دیده هم شد. عده‌ای از هنرمندان در این باغ آب و نانی خوردند که گواری وجود، اما کجاست عشق؟ وقتی فرسید مقالی صحنه ملاقات شیرین و فرهاد را، نه در باغ که با چند ورقه آویزان روی روغن تجسم می‌کند (البته آن‌که شیرین را در چشمه دید خسرو است، نه فرهاد کوهکن)، باید به از دست رفتن باغ عشاق ایرانی اعتراف کرد و منتظر ماند. چرا که عشق رمز ایرانی هاست و نمی‌گذارند مفهوم وجودشان از این برود. شاید دوره‌ای فراموش کنند و آن را سرتاقچه بگذارند. اما رابطه ایرانی با عشق از سر هوا و هوس نیست که بازپچه‌اش کند. همیشه در وقت غم و اندوه است که به یاد این جان‌جانان عشق می‌افتد. از قدرت او کمک می‌گیرد و نه چیز دیگر. با پول، شهرت، اعتبار و حتی هنرمند می‌توان همه چیز داشت، اما به زور نمی‌شود عاشق شد و این را ایرانی در باغ بهشتی خودش رسیده و به این سادگی‌ها از دستش نمی‌دهد. ▶



شهرستان اصفهان

پرنندگان بسان تاش‌های رنگی و متحرک فضاها را خالی و خنثی اثر را پر می‌کنند و مهم‌تر از همه، معشوق که ناز دارد و عاشق نیاز و باغ در خدمت راز و نیاز این دو گسترده شده، تا بیننده از عشق لبریز شود. این همه نقش و معنا که به صورت راز و رمز در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، آیا به وسیله هنر کلاسیک و سبک‌های متجذّب آن قابل ارائه است. باغ ایرانی انسان را از خود بی‌خود می‌کند تا به خود دیگری متوجه‌اش کند. آیا زیبایی‌شناسی یونانی و غربی، توانایی چنین رابطه معنایی بین ظاهر و درون را دارد؟ آیا کمپوزیسیون‌های ایشیا و تناسبات ریاضی می‌توانند احساس فرافکنی کسی که پای در آب روان باغ می‌گذارد، زیر سایه درختی به پرواز پرندای نگاه می‌کند و حسرت باز سفر کرده‌اش را به تصویر بکشد؟

در یکی از راهروها نقشه‌ها و چند عکس از باغ شاهزاده‌ها، مین کاشان، گلشن طیس و... به دیوار

شاید سادگی در ارائه تابلوها بیش‌تر از آثار پرفورمنس و کانسپچوال جلب توجه می‌کرد. باغ ایرانی ساده است و درک آن نیاز به پیچیدگی ندارد. اما ارائه هنری مفهوم باغ ایرانی پیچیدگی هنرمندانه‌ای می‌طلبد که اتفاقاً عرصه هنر مدرن ظرفیت این فرآیند انتقال حس و تجربه را توأم دارد. به ابتکار میزبان فرهنگی، چند شیء قدیمی با نقش باغ نیز در موزه گذاشته شده بود که بینندگان با گذر از سابقه تاریخی باغ ایرانی به مجموعه گالری‌ها نگاه کنند. در میان این اشیاء قلمح سفالی مربوط به سده سیزدهم هجری قمری، در کنار کاسه مینایی پایه‌دار با نقش حاکم بر تخت مربوط به سده ششم هجری قمری قرار داشت که در هر دو روایتی ساده از باغ ایرانی شده بود. درختان متنوع که در دیف در کنار یکدیگر بختند، همچون کلمات در شعری با قافیه گل و بلبل با شاخه‌های اسلیمی وارشان، و گل‌های سرخ پربرگ که ابتدا و انتهای این خطوط دوار را به هم پیوند می‌زند.